

زن حارث

در تعزیهٔ طفلان مسلم

ایا کریم دلم خون شد از غم مسلم
به تنگ آمده از داغ و ماتم مسلم
بشد شهید مسلم ندانم ای غفار
چه شد دو طفل غریبش به حالت افگار
خدا تو رحم نما بر دو طفلك زارش
چو شد شهید پدرشان بشو مددکارش

ایا کنیز برفته است صبر و طاقت من
چگونه سر بنهم به بستر فراغت من
ایا کنیز بدان گشته است وقت صلوات
بگیر ظرف تو رو کن بسوی شط فرات

بیار آب کنون تا که من وضو سازم
دَمی به ذکر خداوند گار پردازم

بگیر مقنعه از من که مزدگانی توست
همین وسیله نجاتی ز زندگانی توست
بده نشان تو به من آن دو طفل غم زده را
کجا مکان بنمودند گو کجا مأوا

آقا زاده ها سلام

سلام من به شما ای دو قمریان جنان
شدید از چه سبب زیر این شجر پنهان
بیاورید کنون رو بسوی خانه^ء من
صفا دهید ز نور خود آشیانه^ء من

مسازید خوف ای نور دو چشمان
شما را می کُنم چون گنج پنهان
طعام حاضر بُوَد جانا بنوشید
ز تاب تشنگی کمتر خروشید

آبله : تاویل
فراغت : آسودگی
غدار : بی وفا
معجر : روسری ، چارقد
ملبوس : جامه ، پوشاک

فدای سرو قد هر دوتان
الهی آنکه من گردهم فداتان
دلّم سوزد به حال مادرتان
که آگه نیست از چشم ترتان
اگر دانستی آن محزون ناشاد
به کیوان می‌رسانی آه و فریاد
نمایید صبر ، قربان سرتان
بشویم گیسوان عنبرتان
ز گرد و خاک ره ای خوش‌غزالان
غبار آلوده گشته در بیابان

+

ای کنیزک طشت آور در برَم
تا بشویم صورت این طفلکان
بی پدر بون خدایا مشکل است

حارثا این هر دو مهمان مانند
نو رسیده بر سر خوان مانند
راه را گم کرده اینجا آمدند
خانهٔ ما را پناه آورده اند
پایشان پُر آبله پُر پیچ و تاب
ضعف کردند روی آوردند به خواب
مهربانی کن به ایشان با خوشی
کس نگردست در جهان مهمان کُشی
خانه ات من دست پا سوزانده ام
کرده خدمت خون دلها خورده ام
مهر خود را می گنم بر تو حلال
بگذر از این کودکان خُرد سال

پایان

می زَنم شانه به زلفان شما
ای خدایا بر یتیمان رحم کن
می رسد حارث کنیزک، ای خدا
من بَرَم در خانه پنهانشان گنم
کنون بستر بُود حاضر بخوابید
که از بی خوابی اندر پیچ و تابید
بخوابید ای دو طفلان عزادار
دو چشمم زین مصیبت گشته خونبار
رسید حارث همین دم ای عزیزان
شما را می گنم چون گنج پنهان
کجا بودی تو ای حارث که رخسارت غبارین است
دوچشمانت پُر از خون بینم رنگت چو مشکین است
کجا بودی بُود حالت چنین افسرده ای شوهر
ز چه حالت پریشان باشد رویت چو غمگین است

الهی کور گردد هر دو عینم
شما را با چنین حالی نبینم
به چشم گر زنده ماندم می رسانم
الهی آنکه من زنده نمانم

+

بیا حارث حیا از مصطفی کن
به مرغان حرم کمتر جفا کن
کسی در خانه مهمان را نکشسته
کراراً در کلام حق نوشسته
که بر مهمان محبت واجب الفرض
جواب حق به محشر چه کنی عرض
حارثا یکدم تو بنشین از وفا
تا بگویم سرگذشت طفلها

تو را چه کار به اولاد عترت اطهار
کنی ز خویش رسول خدای را بیزار
نخوانده ای تو قرآن آل پیغمبر
نوشته است " قَامًا الْيَتِيمَ لَا تَقْهَر "

نهارت حاضر است ای زشت کردار

بیا بنشین بخور ای شوم غدار

خدا آتش ببارد بر سر تو

رود باد فنا خاکستر تو

کجا بوده پلو و تخم مرغت

که من خود خورده دوغ آرم بر تو

بگیر شیشه می از کفم تو ای غدار

ز دست من بنما حالیا تو زهرمار

[هم خوانی با کنیز]

ما جای مادر از دل خروشمیم
بر پیکرتان کفن بپوشیم
در عزاداری از جان بکوشیم
بی رحم حارث و ای وای بر تو دخیلیم

[هم خوانی با کنیز]

خداوندا دو طفلان خوار و زارند
به دست نانجیب الله و اکبر

[هم خوانی با کنیز]

خدایا کودکان مادر ندارند
تویی نعم المٌجیب الله اکبر

هر آنچه کسب کنی در زمانه ای غدار
تو نصف می خری نصف دیگرش سیگار
دگر به فکر من و خانه ات نمی باشی
به فکر چادر ملبوس من نمی باشی
که کودکان تو عریان به کوچه ویلانند
ز سوز سردی و گرمی مدام گریانند
ستان ز من نی قلیان ستمگر دل سخت
میان کوفه نباشد زنی چو من بدبخت

ایا ستمگر کذاب از جهان سیرم
ز حرفهای درشتت نموده ای پیرم
نهادم متکایت ای بداختر
فکندم بسترت ای شوم کافر
چرا با آل حیدر در ستیزی
بخواب امیدوارم برنخیزی

ز روی باب و مادر بی نصیبند
ظالم ، این هردو یتیمند از غم دل دونیمند

[هم خوانی با کنیز]

ترحم کن لعین بر این یتیمان
ظالم ، این هردو یتیمند از غم دل دونیمند
تو را يك امشبى بودند مهمان
ظالم ، این هردو یتیمند از غم دل دونیمند

[هم خوانی با کنیز]

ای دوستداران از داغ طفلان
ریزید اشك و خون از دوچشمان
یا ربّ رحمی بر این یتیمان
بی رحم حارث وای وای بر تو دخیلیم

در زمان تو همیشه زخم دل ناسور بود
هیچ وقتی من ندیدم جامه من جور بود
گاه چادر داشتیم پای برهنه بودمی
گاه کفشم می خریدی معجر از سر دور بود
گاه معجر می خریدی چادر از نو پاره شد
وصله اش را می خریدی دائماً ناجور بود
خواستگاری هم که چندبار آمدی
من تو را خواهان نبودم رو بتر از زور بود

نباشد این خروش و آه و غوغا
بدان ای مرد اندر خانه ما
صدای بچه ها بینی عیان است
بدان از خانه همسایگان است
بخواب ای مرد از چه بی قراری
چه رخ داده که آرامش نداری

میهمان را کس نکشته ای پلید
ای خدا از این لعین دادم بگیر
رساندی ای فلک بر عرش دودم
عجب مهمان نوازی من نمودم
رسان مرگ مرا ای حیّ داور
نبینم این دو طفلان زیر خنجر
الهی کور کردم از دو دیده
چو من ، مهمان نوازی ، کس ندیده
اگر پرسد ز من زهرا ز طفلان
چه گویم از خجالت ای عزیزان

[هم خوانی با کنیز]

مزن حارث که این طفلان یتیمند
ظالم ، این هردو یتیمند از غم دل دونیمند

صدا از خانهء همسایه آید
صدا از جنبش گهواره آید
که در خوابند مادرهای ایشان
برای شیر می سازند افغان

[هم خوانی با کنیز]

پرده از کارم فکندی ای فلک رسوا شوی
ریشه ام از بیخ کندی ای فلک رسوا شوی
حارث اینها میهمانند میهمان
دیشب اندر خانهء ما آمدند
حارث اینها رهگذارند رهگذار
هر دو می گفتند یتیمیم ما یتیم
آنقدر دانم که اندر ماتمند
هر که می باشند از ایشان درگذر